

### شناخت آزادی و کالبد شکافی آن در یک نگاه

التزام اخلاقی و عملی به عدالت اجتماعی، انسانی‌ترین شیوه و زیباترین اسلوب به سوی آزادی، صلح جهانی، رفاه و امنیت خلق‌هاست. ولی با وجود مناسبات سرداگرانه‌ی جامعه‌ی سرمایه‌داری، تحقق چنین مناسباتی ممکن نیست. چرا که یغماگران، کسب سود و پول را انگیزه‌ی اصلی همه چیز می‌دانند، نه کوتاه کردن دست است از انحصار کنندگان ابزار کار، منابع حیوان، استثمار فرد از فرد، در نتیجه رویکردی مناسب و انسانی به توزیع عادلانه‌ی ثروت در آزادی چند ساعت کار اجتماعی است.

اینک در این مورد به‌طور مختصر و موجز توضیح می‌دهیم: تا آن‌جا که می‌دانیم در هر نظام اجتماعی انسان دارای کار است، اما در جوامع سرمایه‌داری کار به کالا تبدیل می‌شود یعنی خرید و فروش می‌شود.

فاوست می‌گوید: کار سرچشمه‌ی کلیه‌ی اختراع‌ها، کشف‌ها و پیشرفت‌هاست. به‌باور نگارنده، حتا فلسفه، حقوق، هنر، اخلاق و ادبیات، همه و همه مولود نیروی کار هستند.

درک منطقی و صادقانه‌ی این پدیده‌ی بسیار مهم و اساسی کلید فهم تمام رنج‌ها و مصیبت‌های آوار شده بر سر زحمت‌کشان و محرومان جامعه‌ی بشری در سراسر دوره‌های تاریخ برده‌برداری، فئودالی و سرمایه‌داری کنونی است. بدون چنین شناختی مبارزه برای آزادی‌های همه جانبه و عملی، پرچ و سربابی بیش نیست.

«روسو» می‌گفت: انسان، آزاد متولد شده است ولی در همه جا به زنجیر «بی‌عدالتی» کشیده شده است، ولی منتقدان او می‌گویند واقع‌گرایی مهم‌ترین ویژگی زندگی است. درست است که تمام انسان‌ها به‌هنگام تولد با یک‌دیگر آزاد و برابرند اما بعضی از آن‌ها آزادتر و برابرترند. در واقع انسان به‌طور مسلم از لحظه‌ی تولد حتا پیش از تولد آزاد نبوده است و روسو این نکته‌ی ساده را نادیده می‌گیرد که نوزادی که نخستین‌گريه‌اش را

در یک کلبه‌ی محقر روستایی سر می‌دهد آزاد نیست. زیرا او با کودکی که در یک خانواده‌ی اشرافی و بازرگان متولد می‌شود و در مقام غیر قابل مقایسه‌ای کودک بازرگان از همان آغاز تولد آزادتر است. بنابراین انسان آزاد به دنیا نمی‌آید، زیرا جامعه‌ای که در آن می‌زید پیش از او وجود داشته و نابرابری‌های مادی و طبقاتی را حفظ کرده و به همین دلیل نمی‌توان کیفیت آزادی‌های واقعی و اصیل را جذب کرد.

برای روشنی بیش‌تر مطلب از تاریخ و قوانین عینی مدد می‌گیریم. متلاشی شدن نظام فئودالی بر اثر انقلاب بورژوازی سال ۱۷۸۹ در فرانسه دهقانان از اسارت فئودال‌ها آزاد شدند و گروه‌گروه از روستاها به شهرها آمدند که به‌ظاهر آزاد بودند ولی نه وسیله‌ی معیشت داشتند و نه وسیله‌ی تولید.

به‌این ترتیب دوباره به اسارت ارباب نوحاسته‌ی دیگری درآمدند و از رنج و درد آن‌ها چیزی کم نشد. بنابراین واقعیت تلخ این است که تا زمانی که مردم قادر نیستند، به قدر کافی چه از نظر کمی و کیفی غذا، پوشاک و مسکن به دست آورند. چگونه می‌توان از برابری و آزادی برای همه سخنی به میان آورد؟

تا پیش از «کارل مارکس» سردمداران و حامیان نظام بورژوازی این‌طور جلوه می‌دادند که فقر و ثروت به‌خواست خدایست و هرگز نمی‌توان مشیت الهی را تغییر داد. حتا فیلسوفانی چون «جان لاک» که او را پدر جامعه‌ی مدنی می‌دانند، براین تصور باطل بود که فقر برای دوام جامعه‌ی بشری لازم و ضروری است.

این تصوره‌های خیال‌پرورانه، قاطعانه به وسیله‌ی «مارکس» رد شد. او خاطر نشان ساخت، قانون فقر اختراع ثروتمندان و زمین‌داران بزرگ است و آن‌چه میان افراد صاحب امتیاز و بی‌مناگران جامعه، شکاف و تضاد ایجاد می‌کند حتا در نحوه‌ی اندیشه و بینش آن‌ها در بی‌عدالتی و بی‌توجهی به حق و حقوق سایر افراد جامعه است در واقع موقعی که عده‌ای اندک بیش از نیاز و مصرف منطقی خود داشته باشند. دیگران تحمل نکرده و مقابله می‌کنند، دچار هیجان‌های انقلابی می‌شوند؛ طغیان و شورش می‌کنند و برخلاف میل خود به کارهای خلاف شئون انسانی متوسل می‌شوند. کسانی هم که خویشتن‌دار و آگاه‌تر هستند مجموعه‌ای از تشکلهای صنفی، حزبی و تشکیلاتی به وجود می‌آورند تا بیش‌تر و بهتر با قوانین مبارزه‌ی اجتماعی آشنا و مسلح شوند.

آن‌ها دچار هیجان‌های سرکش و غیرمنطقی نمی‌شوند و زندگی را به معنای تن دادن به هر پستی نمی‌خواهند. می‌دانند آن‌چه امروز جهان را بیش از پیش ناامن و خطرناک

کرده است. اسلام‌گرایی، مسیحیت‌گرایی و... نیست بلکه انباشت ثروت‌های افسانه‌ای در دست یغماگران، بزرگ‌ترین مشکل جهان معاصر و مانع پیشرفت صلح و ثبات امنیت همگانی است. اسلام‌گرایی؛ مسیحیت‌گرایی و یهودیت هم نیست و ناشی از پرتکار کردن و کم‌کار کردن هم نیست.

هر چه هست از قامت ناساز بی‌اندام است. (به قول شاعر).

از مناسبات یغماگران است که انسان تولیدکننده را استثمار شونده را بر نمی‌تابد. کسانی که در هر دوره‌ای از تاریخ ارزش افزوده‌ی کار و زحماتشان را به خود تخصیص داده (دزدیده‌اند) و سهمی ناچیز برای صاحبان اصلی آن‌یانی گذاشته‌اند.

چنین مناسباتی را با تبلیغات عوام فریانه نمی‌توان آزاد به نظام جهانی مقدس تبدیل کرد. ولی در میان آن‌ها کسانی هم بودند که از گرمای حقیقت مایه گرفته و از روزنه‌ی تاریخ نوری به داخل تونل فرستادند.

«آدام اسمیت» و «دیوید ریکارد» و دو دانشمند انگلیسی، سرانجام به این نتیجه رسیدند که در جامعه دو طبقه وجود دارد: طبقه‌ی سرمایه‌داران و کارگران، و اختلاف و تفاوت میان آن‌ها ناشی از منبع درآمدشان است.

برای نمونه سرمایه‌دار در آمدش از کارخانه و کارگران از مزد است؛ اگر چه نظریه‌ی این دو دانشمند گام مهمی در تکامل دانش بود و به ریشه‌ی اختلاف‌ها نزدیک شده بودند ولی باز هم نتوانسته بودند ریشه‌های اصلی و واقعی تقسیم جامعه به طبقات را درک کنند. در چنین شرایطی بود که مارکس و انگلس و بعد هم لنین توانستند پیشرفته‌ترین اندیشه‌های علمی و اجتماعی و طبقاتی را به جامعه‌ی بشری ارائه دهند. آن‌ها در تعریف طبقه‌ی اجتماعی می‌گویند: طبقات اجتماعی گروه بزرگی از انسان‌ها هستند که بر اساس این عامل‌ها از هم مشخص می‌شوند.

جایی که در نظام تولید اجتماعی اشتغال کرده‌اند. برای نمونه جای طبقه‌ی پرده‌دار یا جای طبقه‌ی فنودال در نظام فنودالی متفاوت است، اگر چه هر دوی آن‌ها استثمارگرند یا جای طبقه‌ی سرمایه‌دار در نظام سرمایه‌داری با فنودال متفاوت است. به این ترتیب زندگی به‌ما آموخته و می‌آموزد که تاریخ چیزی نیست جز تلاش و مبارزه‌ی اکثریتی که مزایای مادی و معنوی را تولید می‌کنند با اقلیت اندکی که به نام برده‌دار فنودال و سرمایه‌دار پشت سر هم در طول تاریخ ارزش افزوده و ثمره‌ی کار آن‌ها را یغما کردند و خود را مدعی آزادی و حقوق بشر هم می‌دانند. در داخل کشورهایشان نیز میلیون‌ها

انسان بی‌کارند. غذا و مسکن مناسبی ندارند ولی عده‌ای بسیار کم که بر کشور حکومت می‌کنند از کلیه‌ی موهبت‌های زندگی برخوردارند. تمام دولت‌های سرمایه‌داری چنین سالوسانه دم از آزادی و حقوق بشر می‌زنند ولی اگر کارگران برای زندگی بهتر دست به اعتصاب بزنند آن‌ها را سرکوب می‌کنند. در خارج از کشور سیاست‌های آن‌ها برای غارت ثروت‌های خلق نیز یکسان است. هر جا که منافع مشترک آن‌ها به خطر افتاد حتی از کشتار میلیون‌ها انسان کوتاهی نکردند. خلق‌ها نیز ناچار هستند که از استقلال فرهنگی و هویت خویش دفاع کنند و برای این‌که این دفاع موثر واقع شود، همان‌گونه که سرمایه‌داری چنین اند، سالوسانه دم از آزادی و حقوق بشر می‌زنند ولی اگر کارگران برای زندگی بهتر دست به اعتصاب بزنند آن‌ها را سرکوب می‌کنند. در خارج از کشور سیاست‌های آن‌ها برای غارت ثروت‌های خلق‌ها نیز یکسان است. هر جا که منافع مشترک آن‌ها به خطر افتاد، حتی از کشتار میلیون‌ها انسان کوتاهی نکردند. خلق‌ها نیز ناچار هستند که از استقلال فرهنگی و هویت خویش دفاع کنند و برای این‌که این دفاع موثر واقع شوند همان‌گونه که سرمایه‌داری سازمان‌های طبقاتی خود را دارند، زحمت‌کشان نیز باید چنین سازمان‌هایی از قبیل تشکل‌های صنفی گرفته تا حزب‌های سیاسی و طبقاتی خود را داشته باشند که در مواقع ضروری بتوانند از منافع خود دفاع کنند. شاید به همین دلیل است که در مقدمه‌ی مانیفست حزب کمونیست چنین می‌خوانیم؛ «پرولتاریایی جهان متحد شوید». اکنون این پیام و بیانیه‌ی تاریخی با گذشت بیش از یک سده از انتشار در اذهان عدالت‌خواهان و زحمت‌کشان جهان به «اصطلاح» آزاد، روشنی بیش‌تری یافته است و سرمایه‌داری با بیداری خلق‌ها روبه‌رو است و دیگر نمی‌تواند مانند گذشته و بی‌دردسر از آن‌چه که می‌تواند، بیش‌تر مردم را بدوشد و از آن‌ها مالیات بگیرد. آنچه امروز در سراسر جهان ناظر و شاهدش هستیم، به‌خصوص در کشور فرانسه، در اعتراض به تصویب ارتجاعی‌ترین قوانین کار، تنها آتش در خرمن دموکراسی و ورژوهای این کشور نبوده و نیست، بلکه در کل مناسبات ظالمانه‌ی سرمایه‌داری است که در طول نزدیک به ۴۰۰ سال استعمار و سلطه‌گری بر جهان و غارت و چپاول و روت‌های آن‌ها ارمغانی جز جنگ و رنج و درد و عقب‌ماندگی اقتصادی و فرهنگی چیزی به آن‌ها نداده است، حتی برای مردم خود توانسته است زندگی شایسته و همراه با امنیت فراهم آورد. در یک نظام برابر حقوق و دموکراتیک هیچ‌کس جهانی شدن را نفی نمی‌کند.

سوسیالیزم نخستین مشرب‌هایی است که برابری انسان‌ها را صرف‌نظر از رنگ، پوست، نژاد و مذهب نوید داده است. اکنون نیز جنبش کارگری از پکن تا پاریس، از استول تا سیاتل و همه جای یک‌پارچه و هم‌صدا با ترندهای سرمایه‌داری جهانی به‌مقابله برخاسته است و از این رو به‌صراحت می‌توان گفت که نه تنها برابری در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری به‌عنوان نمونه پس از سال‌ها حاکمیت این نظام تحقق نیافته است، بلکه نابرابری‌ها بیش‌تر هم شده است. تنها در ۱۹۹۶ میلادی درآمد ۴۴۸ سرمایه‌دار غربی از درآمد نیمی از جمعیت جهان بیش‌تر بوده است. با این وصف میان این تعداد اندک صاحب سرمایه و آن توده‌های عظیم جهان پیرامونی چه تعامل و پیوندی می‌توان سراغ داشت؟ آیا سرکوب معترضان سیاتل در آمریکا و کشورهای دیگر سرمایه‌داری که با یورش و وحشیانه‌ی پلیس این کشورها با گاز اشک‌آور و سرکوب در آمیخته بود، نشانه‌ی عدالت، حقوق بشر و نوعی تجلی دموکراسی است؟ در آمریکا (این کشور مدعی دموکراسی) درآمد یک بورس‌باز ساکن نیویورک در طی چند هفته معادل ۱۵۰ هزار سال درآمد یک آمریکایی با حقوق متوسط است. بدین‌سان آیا می‌توان میان این دو قطب ثروت یک جهان عاری از تشنج و منازعه، سخنی به‌میان آورد. از سوی دیگر سرمایه‌داری از دیدگاه قدرت‌مداری و زورگویی و حق‌کشی میان دو جنس، در بخش بزرگی از جهان؛ تضاد و تعارضی را نهادینه کرده است.

امپریالیسم سرمایه‌داری و ارتجاع پیوند خورده با آن‌ها با وجود زیاده‌گویی در تساوی حقوق زن و مرد این عدم تساوی را در امکانات اشتغال و مسوولیت سیاسی و حقوقی و مدنی و حق مادی و حمایت‌های اجتماعی در انجماد نگه‌داری می‌کند. با این وصف در این یک عبارت کلی می‌توان از جهانی آزاد و آرمانی و یک‌پارچه سخن گفت، اما اگر در این جهان یک کارگر نفتگر عرب و شیخ کویت در یک همزیستی قهری به‌سر می‌برند، میان آن‌ها تفاهم، معنایی ندارد، چرا که لازمه‌ی تعامل و تفاهم همسانی در فرصت‌ها و امتیازهای اجتماعی است. این است آن شرط اساسی و گروهی که در سوسیالیترم از آغاز کشف و پیدایش واژه‌ی برابری، رفاقت و همبستگی و برابری و برادری معنا پیدا می‌کند چرا که در یک همه‌پرسی احتمالی همه‌ی مردم دنیا خواهان توزیع عادلانه‌ی ثروت و عدالت اجتماعی و برابری فرصت‌ها هستند. همه می‌خواهند حقوق یک جامعه‌ی آزاد و برابر را داشته باشند؛ چیزی که با وجود مناسبات سود و سرمایه هرگز ممکن نخواهد شد، چرا که همه چیز در گرو یک نظام عادلانه‌ی اقتصادی و اجتماعی

است، در غیر این صورت نباید انتظار داشت هم گرگ‌ها سیر باشند و هم گوسفندان سالم و سلامت بمانند. آشکار است که شالوده و زیرساخت آزادی‌های واقعی و حقیقی نیز در تمام حوزه‌های زندگی اجتماعی مردمان گوناگون وجود عدالت اجتماعی و برخورداری برابر از حقوق و درآمدهای ملی یک جامعه‌ی معین است، ولی اکنون در تبلیغات امپریالیست‌ها و شرکت‌های چندملیتی و کمپانی‌های چپاول‌گر، کوبیدن برطبل جهانی‌سازی و غارتگری بیش‌تر است که نتیجه‌اش فقر و فلاکت بیش‌تر زحمت‌کشان و تشدید هر چه بیش‌تر فاصله‌ی طبقاتی است.

بگذارید به‌زبان واقعیت سخن بگوییم: در حالی‌که روزانه ده‌ها میلیون بشکه نفت از سرزمین‌های جهان زیرسلطه صادر می‌شود خانواده‌های مزدبگیر این کشورها بابت سوخت‌های فسیلی چندین برابر قیمت واقعی آن می‌پردازند. قیمت‌گزار و کمبود سوخت‌های جدید میلیون‌ها نفر از مردم جهان به‌ویژه زنان را ناگزیر می‌کند تا غذاهای خود را بر روی آتش دودزا تهیه کنند که با استفاده از چوب و فضولات حیوانی برمی‌افروزند. علاوه بر این هر سال پیش از دو سوم از ۲/۷ میلیون مرگ و میر مرتبط با آلودگی هوا در سراسر جهان بر اثر دود درون خانه‌های مردم فقیر اتفاق می‌افتد. از میان ۴/۴ میلیارد نفری که در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند، به تقریب ۳/۵ از آن‌ها در جامعه‌هایی زندگی می‌کنند که از خدمات بهداشتی محرومند، یک سوم آن‌ها، آب آشامیدنی سالم ندارند، یک چهارم فاقد سرپناه مناسب هستند، یک پنجم بیرون از حوزه‌ی خدمات بهداشتی قرار دارند و یک پنجم کودکان دچار بدی تغذیه هستند. بیش‌تر مردمان فقیر جهان آمد و رفت برای انجام کارهای روزمره مانند گردآوردن وسایل سوخت و حمل آب از فاصله‌های دور را با پای پیاده انجام می‌دهند. ۱۳ میلیون نفر یا ۳۰ درصد از مردم کشورهای در حال توسعه و ۴۸ درصد جمعیت کشورهای جنوب آفریقا به آب سالم دسترسی ندارند. بیش از یک میلیون نفر در جاهایی زندگی می‌کنند که آب لوله‌کشی، جاده، برق و سرپناه مناسب ندارند. بیش از ۳۰ تا ۶۰ درصد مردم کشورهای در حال توسعه در مکان‌های غیرمجاز به‌سر می‌برند و در حدود ۱۰۰ میلیون نفر هم سرپناه ندارند. ۸۸ میلیون نفر در سطح جهان به خدمات بهداشتی دسترسی ندارند.

۸۸۰ میلیون نفر بی‌سواد بزرگسال در سطح جهان وجود دارد.

۱۰۹ میلیون نفر کودک زیر ۷ سال به‌مدرسه نمی‌روند. ۴۲ درصد بزرگسالان

بی‌سوادند. ۲/۶ میلیون نفر در جهان دچار بدی تغذیه هستند. میانگین کالری مصرف در

جنوب آفریقا ۲۳۰ کالری است که در کشورهای در حال توسعه از ۲۱۳۱ تا ۲۵۷۲ کالری است. یک ششم جمعیت دنیا به جهل و ناریکی و بی سوادی محکوم هستند. برای تغییر جهت و افکندن نور و روشنایی بر تمام سیاره‌ی ما در عرض کم‌تر از یک دهه ۷ میلیارد دلار کافی است که بسیار کم‌تر از آن مبلغی است که در آمریکا برای لوازم آرایشی و در اروپا برای بستنی صرف می‌شود. تنها ۵۷ درصد از کودکان دختر در آفریقا و ۱۶ درصد از پسرچه‌ها به مدرسه می‌روند. ۳۲ درصد از جمعیت کشورهای در حال توسعه با کم‌تر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند. در عوض دارایی ۳ نفر از ثروتمندترین ثروتمندان جهان بیش‌تر از مجموع تولید ناخالص ملی ۴۸ کشور فقیر جهان است، به عبارت دیگر معادل درآمد یک چهارم از کل کشورهای فقیر جهان است.

یکی از نویسندگان مشهور آمریکایی در این زمینه می‌گوید: جنایت‌های آمریکا علیه خلق‌های جهان، سیاهان و رنگین‌پوستان داخل کشور، در تاریخ آمریکا تغییر نکرده است: سیاستی که همراه با قتل عام و سلطه و چپاول است و هر زمان که منافعی به خطر افتاده است به این سیاست عمل می‌کند؛ در واقع او (آمریکا) تنها به منافع خود و هم پیمان‌هایش فکر می‌کند نه خدمت به آزادی و مردم.

کارل مارکس این خطر نهفته در تناسبات سرمایه‌داری را پیش‌بینی کرده بود و چنین اظهار عقیده می‌کرد که: تولید چیزهای فراوان و ناسودمند، تولید مردمان ناسودمند است. او می‌خواست فقر شدید از جامعه‌ی بشری زدوده شود، زیرا فقر انسان را از انسان شدن به صورت کامل باز می‌دارد. توصیه‌اش حداکثر مصرف نبود، بلکه بهیچ‌وجه آن نبود. او می‌خواست از انباشت ثروت زیاد جلوگیری شود، زیرا انباشت ثروت بیش از نیاز، انسان را بنده‌ی چیزها می‌سازد. او می‌خواست انسان را از زنجیر آزمندی‌های مادی خودرها سازد، می‌خواست انسان آگاه، آزاد، زنده و سرحال باشد و هرگز تن به آزمندی و زیاده‌خواهی خویش نیندازد. او همان‌طور که برای آزادی‌های سیاسی و آزادی افراد به‌عنوان یک اصل مهم انسانی تاکید داشت، برای عدالت اقتصادی برتری قایل بود و هر دو آن‌ها را یعنی هم آزادی و هم عدالت اقتصادی برایش درخشنده‌ی تازگی داشت. به‌روایت «سرجان هیکس» اقتصاددان و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل سال ۱۹۶۹: به‌نظریه‌ی تاریخ که می‌رسیم «کارل مارکس» هنوز همی این قلمرو را در اختیار دارد؛ او می‌گوید: این یک مسله‌ی فوق‌العاده است که یک صد سال پس از انتشار «کاپیتال» آن‌چه به‌اندیشه‌های آن اضافه شده ناچیز است. او اعتقاد داشت آن‌چه در

نهایت تعیین کننده‌ی باور و شیوه‌های برخورد انسان با پدیده‌ها و مسایل اجتماعی است، همان‌راه و روش سازماندهی تولید است. این واقعیت هم‌اکنون جلوی چشم ما است و آن این‌که اگر در یک انتخابات آزاد و جهانی توزیع عادلانه‌ی نعمت‌های مادی و کوتاه کردن دست انحصار کنندگان ابزار کار و منابع حیات را به همه‌پرسی مردم دنیا بگذاریم، بدون شک اکثریت نزدیک به اتفاق مردم دنیا به آن رای مثبت خواهند داد و این همان چیزی است که «کارل مارکس» در صد سال پیش در کتاب سرمایه آورده است و اگر این نظریه‌ی علمی مارکس یعنی توزیع عادلانه‌ی نعمت‌های مادی و مصرف منطقی تولید و کوتاه کردن دست از صاحبان ابزار کار و منابع حیات وجود داشت امروز اثری از تروریسم، جنگ و خشونت در دنیا وجود نداشت در واقع اگر تمام ثروت‌ها و قدرت‌های دنیا هم اگر باشد بدون عدالت اجتماعی و انسان دوستی هیچ‌کس سعادت و خوشبختی را انتخاب نخواهد کرد. ناگفته نماند شعار آزادی‌های سیاسی وقتی که شرایط موجود جهت اجرایش آماده نباشد، تحقق نمی‌یابد ولی برای اجرای عدالت اجتماعی شرایط لازم و ضروری همیشه موجود است. باید این حقیقت را به عنوان روش طبیعی تاریخ پذیرفت. مطالب برگرفته:

۱- صندوق جهانی پول سال ۱۹۹۹ میلادی.

۲- فیدل کاسترو سخنرانی در ماتازل.

۳- نوآم چامسکی، مصاحبه با نشریه‌ی نیشن (مطبوعات داخلی).